صلح یا صلاح؟!بررسی عوامل و دستاوردهای صلح امام مجتبی (علیه السلام)/ به مناسبت 26 ربیع الاول سال 41 هجری، سالروز صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش ، صفحه 20

صلح؛ سنگری برای تداوم مبارزه

رویه ای در سیاست وجود دارد که هرگاه سیاست مداری به پذیرش امتیازی منفی مجبور و به دادن امتیاز مثبتی به حریف وادار می شود، راهکاری را بر می گزیند که کم ترین زیان را برای او و جامعه اش داشته باشد. امام حسن (علیه السلام) می کوشید با رعایت این اصل تمام توان و سیاست خود را در مفاد قرارداد صلح بگنجاند تا بتواند از این ابزار، مبارزه با معاویه را در سطحی دیگر ادامه دهد.

امام در قرارداد، مطالبی گنجانید که امتیازهای زیادی برای اسلام و مسلمانان داشت و کوشید در آن معاویه را آن گونه که هست به مردم بشناساند و چهره واقعی او را بنمایاند. امام در مفاد صلح، او را در تنگنای موازین شرعی قرار داد و به وسیله مواد صلح نامه، اهداف واقعی خود را از جنگ با معاویه نشان داد که عبارت بودند از: جلوگیری از آزار شیعیان، جلوگیری از ناسزاگویی به علی (علیه السلام)، جلوگیری از تبعیض نژادی و قومیت گرایی، رانت خواری، فساد مالی و ده ها حرکت زشت معاویه که آزادانه به اسم اسلام انجام می داد.

البته امام به خوبی می دانست که معاویه به این قرارداد عمل نمی کند، ولی این مسئله سبب رسوایی او می شد و این خود یکی از بزرگ ترین انگیزه های امام در جنگ با معاویه بود. بر این پایه، امام حق انتخاب را به مردم واگذار کرد تا به خود آیند و سرنوشت خود را خود برگزینند.

بررسی عوامل صلح

عوامل زیادی در صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه نقش داشت که برخی از آن شفاف و بعضی دیگر پیچیده بود. در این جا به بررسی برخی عوامل می پردازیم:

1. فریب کاری معاویه

معاویه در دوران زمامداری اش پیوسته می کوشید با سیاست های عوام فریبانه، واقعیت ها را دیگر گونه جلوه دهد و از ابزارهای پیچیده ای بهره برد. او با شایعه پراکنی، دروغ پردازی، تطمیع فرماندهان نظامی و سیاسی، نمایش چهره ای مذهبی و شریعت دوست از خود، و ده ها راهکار دیگر فضا را کاملاً مبهم و تیره کرد.

در جریان صلح، او نه تنها به خریدن عبداللّه بن عباس بسنده نکرد، بلکه از خود او برای جلب دیگر افراد بهره گرفت و گروه زیادی از سپاهیان امام را به توسط او از لشکر جدا کرد.

گفتنی است فریب کاری دشمن را نمی توان عامل مستقل در شکست یک لشکر دانست؛ اگر در سپاهی عناصر ساده لوح، دنیا دوست و سست عقیده باشند، آن گاه فریب کاری دشمن می تواند کارآمد گردد و زمینه های شکست سپاه را فراهم آورد. وقتی امام حسن (علیه السلام) مجبور به صلح شد با بینشی ژرف و عملکردی روشن بینانه، صلح را پذیرفت تا توطئه دشمن را خنثی سازد و اندک مسلمانان واقعی را که در کنار او مانده بودند، در امان بدارد.

2. بی وفایی و دنیا زدگی سپاهیان امام حسن (علیه السلام)

درگیری ها و جنگ های طولانی ای که در زمان علی (علیه السلام) با گروه های مختلف در گرفته بود، نوعی خستگی از جنگ و بی علاقگی به دفاع از حق و حقیقت را در میان سپاهیان امام بر جای گذاشته بود. هم چنان که علی (علیه السلام) در دوران خلافت خود نیز با این مشکل روبه رو بود و به سختی مردم را به دفاع از حق و ایستادگی در برابر مهاجمان ترغیب می کرد، به گونه ای که می فرمود:

«ملّت ها صلح می کنند در حالی که از ستم زمامدارانشان در وحشتند، ولی من صلح می کنم در حالی که از ستم یاران خودم در وحشتم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، به پای بر نخاستید. حقیقت را به گوش شما خواندم، ولی نشنیدید. شما را به مبارزه با سرکشان ترغیب کردم، هنوز سخنانم پایان نیافته، مانند قوم «سبأ» پراکنده شدید و در لباس اندرز و پند، همدیگر را فریب دادید تا مبادا سخنانم بر شما اثر کند... رهبرتان از خدا اطاعت می کند، شما با او مخالفت می کنید، ولی رهبر شامیان (معاویه) خدا را نافرمانی می کند و از او فرمانبردارند. به خدا سوگند، دوست دارم معاویه شما را با افراد خودش مبادله کند؛ مثل مبادله دینار با درهم، ده نفر از شما را برابر یکی از افراد خودش به من بدهد».

این خط رفاه طلبی و آسایش پرستی، در زمان خلافت علی (علیه السلام) نیز بود و اکنون امام مجتبی (علیه السلام) با افرادی به جنگ معاویه رفته بود که سرزنش های علی (علیه السلام) به راهشان نیاورده بود. بر این اساس، همین روحیه ذلت پذیر، امام را با بحران پذیرش صلح روبه رو ساخت. امام با شناختی که از اطرافیان و روحیه آنان داشت، کوشید تا باز هم با نصیحت آنان را به مبارزه تشویق کند. از این رو این گونه با آنان سخن گفت:

«هیچ چیز نمی تواند ما را از رویارویی با سپاه شام باز دارد. ما در گذشته، با تکیه بر پشتوانه استقامت شما با شامیان وارد جنگ شدیم، ولی امروز شایعه پراکنی های بیهوده و کینه توزی ها، استقامت شما را از میان برده و لب به شکوه گشوده اید. وقتی به جنگ صفین می رفتیم، دین را بر دنیا برگزیده بودید، ولی امروز منافع خود را لحاظ می کنید. ما همانیم که در گذشته بودیم، ولی شما مانند گذشته وفادار نیستید.»

شماری از شما بستگان خود را در جنگ صفین و برخی دیگر نیز در نهروان از دست دادند. گروهی بر آن ها اشک می ریزید. عده ای هم خون بهای آن ها را می خواهید. دیگران هم از دستورهای من سرپیچی می کنند. معاویه به ما پیشنهادی دور از انصاف داده است که با هدف ما و عزت اسلامی ما منافات دارد. حال اگر برای کشته شدن در راه خدا آماده اید برخیزید و با شمشیر پاسخ او را بدهید، ولی اگر خواستار آسایش و رفاه هستید بگویید تا صلح را بپذیرم».

سخن امام پایان نیافته بود که همه سپاهیان فریاد زدند: زندگی! زندگی!»

امام با دیدن سستی سپاهش، به ناچار صلح را پذیرفت. گذشته از این که شماری از آنان نیز پیش تر با نامه نگاری هایشان با معاویه به استقبال صلح رفته بودند. حتی برخی نیز آمادگی خود را برای تسلیم امام به معاویه و یا ترور او اعلام کرده بودند. از این رو، وقتی از امام علّت صلح را پرسیدند، پاسخ داد:

«به خدا اگر با معاویه می جنگیدم مرا دست بسته به او تحویل می دادند».

3. انگیزه های مختلف در سپاهیان امام حسن (علیه السلام)

سپاهیان امام حسن (علیه السلام) با انگیزه های مختلف در سپاه ایشان گرد آمده بودند و سپاه امام در هدف خود یکپارچه نبود. دسته ای از آنان بر اثر اندیشه های انحرافی خوارج برای دستیابی به معاویه و قتل او صف آراسته بودند؛ زیرا پس از قتلی علی (علیه السلام) هدف بعدی شان معاویه بود. هم چنان که ابن ملجم نیز به آن اعتراف کرده است. گروهی در جهت تعصبات قبیله ای و برخی دیگر نیز به طمع غنیمت های جنگی آمده بودند. این گوناگونی و اختلاف انگیزه ها، سبب شده بود که فرمانبرداری لازم را از امام به عمل نیاورند.

اهداف و انگیزه های امام حسن (علیه السلام) از پذیرش صلح

افزون بر عواملی که سبب تحمیل صلح به امام بر شمرده شد، می توان به این جریان از نگاه امام مجتبی (علیه السلام) نیز نگریست. امام حسن (علیه السلام) با در نظر گرفتن موارد زیر دست به صلح زدند:

1. خطر تهاجم خارجی

حمله رومیان خطر جدی و بزرگی بود که همواره سرزمین مسلمانان را تهدید می کرد. آن ها از آغاز ظهور اسلام ضربه های مهلکی از مسلمانان خورده بودند و همواره در پی فرصتی مناسب می گشتند تا تهاجمی تلافی جویانه را آغاز کنند. با انتشار خبر بروز فتنه های داخلی در کشور اسلامی، آن ها به سرعت واکنش نشان دادند و برای عملی کردن آرمان سلطه گرانه خود لکشرکشی کردند؛ ولی صلح امام سبب دفع این خطر بزرگ گردید؛ زیرا هدف اصلی امام حفظ نظام اسلامی در سطح کلان بود، نه استحکام خلافت خود.

2. رعایت مصلحت عمومی

سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان دین این بود که هیچ گاه آغازگر جنگ نبودند و تا حمله ای صورت نمی گرفت، دست به شمشیر نمی بردند. بر این اساس، همواره حجت را تمام می کردند و تا جایی که امکان داشت می کوشیدند با نصیحت و خیرخواهی از خونریزی جلوگیری کنند و در صورت ناامیدی از حق گرایی دشمن، به جنگ دست می زدند.

امام مجتبی (علیه السلام) از جنگ و پیکار و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی ورزید. او کانون شجاعت و ستم ستیزی بود، ولی افکار عمومی جامعه، پذیرای روحیه بلند او نبود. او از حق خود گذشت تا مبادا در آن دوره حساس زمانی، گزندی به اسلام و جامعه مسلمانان وارد شود. وی با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی، از سیره پدرش امیر مؤمنان پیروی کرد و برای جلوگیری از چند دستگی و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را کنار کشید و صلح کرد؛ زیرا او دشمن خود را به خوبی می شناخت و می دانست که جنگ با او نیز سبب جلوگیری از سرپیچی او نخواهد شد.

جنگ تنها عرصه را بر امام تنگ می کرد. امام به خوبی می دانست که با ادامه دادن جنگ نابرابر، اسلام دوام چندانی نخواهد آورد. امام دوران خلافت پدرش را به خوبی در نظر داشت و دشمن حیله گر را کاملاً می شناخت که چگونه برای رسیدن به قدرت، به هر جنایتی دست می زند و چون روز به روز از شمار مسلمانان راستین کاسته می شد، خطری سخت تر از دوران خلافت علی (علیه السلام) اسلام را تهدید می کرد؛ زیرا برای مثال، عبیدالله بن عباس در زمان امیر مؤمنان چهره درخشانی از خود بروز داده بود. او از فرمانداران علی (علیه السلام) و افراد مطمئن آن زمان به شمار می رفت و علی (علیه السلام) او را به فرمانداری یمن گمارده بود، ولی یک شب بیش تر در اردوگاه امام حسن (علیه السلام) دوام نیاورد.

امام برای خنثی کردن توطئه های معاویه که هر روز خطرناک تر می شد، کنار رفت تا او از اسلام ستیزی دست بردارد. خون مسلمانان بی گناه برای او بیش تر از خلافت بر آن ها ارزش داشت. از این رو، به صلح تن در داد. خود بارها می فرمود: «من جنگ را [تنها] به خاطر رضایت خدا و حفظ خون مسلمانان رها کردم».

3. حفظ جایگاه امامت

معاویه برای تخریب چهره امامان معصوم (علیهم السلام) به تلاش گسترده ای دست یازیده بود. او تمام توان خود را برای شوراندن مردم و تشویش فضای سیاسی علیه امام به کار می گرفت. او می خواست داغ ننگی را که سال های سال بر پیشانی خاندان امیّه خورده بود، پاک کند و شکل زیبنده ای به حکومت خود دهد و تمام آن خفت ها و خواری ها را متوجه امام مجتبی (علیه السلام) گرداند و خود را نزد مردم، محبوب تر جلوه دهد. زمینه های چنین فتنه ای را نیز پیش تر در میان سپاه امام آماده کرده بود. امام فتنه انگیزی های او را به چشم می دید، ولی مردم درک نمی کردند که معاویه چگونه شخصیت امام را زیر سؤال می برد. هنگامی که به دست افراد سپاهش زخم خورد، در این باره فرمود:

«به خدا من معاویه را به این مردم ترجیح می دهم؛ زیرا خیال کرده اند که شیعه و پیرو من هستند، ولی نقشه قتل مرا می کشند. اثاثیه مرا به غارت می برند و مالم را می دزدند. به خدا اگر من از معاویه پیمانی برای حفظ جانم بگیرم، بسیار بهتر است که در میان یاران خودم در امان نباشم. بسیار بهتر از این است که اینان را که خود پیرو من می پندارند) مرا بکشند و خانواده ام را به اسیری برند. به خدا اگر با معاویه می جنگیدم، همینان دست و گردنم را بسته و به معاویه تسلیم می کردند. به خدا اگر من با او صلح کنم، جایگاهم محترم شمرده شده و عزیز می مانم؛ ولی اگر بجنگم یا مرا به خواری اسیر می کند و یا با منت گذاردن آزاد می کند که تا قیامت این ننگ از پیشانی بنی هاشم پاک نخواهد شد؛ خوار می گردیم و معاویه و دودمانش تا ابد بر زنده و مرده ما منت خواهند گذاشت.»

پس باید دانست که امام افقی را می دید که هیچ یک از یارانش آن را نمی دیدند. آنان نگرشی سطحی به جریان داشتند.

4. سکوت تا بلوغ سیاسی

گاه گذشت زمان آموزگار خوبی برای وجدان های خواب آلوده است که با عافیت طلبی روزگار می گذرانند و تازیانه بی وفایی را نچشیده اند و همواره گردش روزگار را بر کام مراد می انگارند؛ به سان کودکی لجوج که از سختی آموزش می گریزد و لذت بازی را بر می گزیند و تنها آن روز می فهمد که دیگر پشیمانی سودی نمی بخشد.

اندرزهای امام نه در معاویه اثر می کرد و نه در دل مردم، تا از او پیروی کنند. امام وقتی افکار عمومی را برای پذیرش جنگ آماده نمی بیند و اسلام عزیز را در معرض آسیب های گوناگون می یابد، صلح کرده و مبارزه را به گونه ای دیگر آغاز می کند. او می خواست با کمک مسلمانان، اسلام را از خطر نجات دهد، ولی با پشت کردن آنان و شانه خالی کردن از زیر بار جنگ، به ناچار خود به تنهایی بار تمام مسئولیت ها را بر دوش گرفت و به آنان فرصت داد تا فردا به چشم خویش عاقبت غفلت امروزشان را ببیند تا در آینده با عزمی راسخ تر و اراده ای جدی تر برای حق از دست رفته بپاخیزند.

آن چه بر امام در آن مقطع حساس زمانی تکلیف بود، یادآوری فردایی سخت برای جامعه نافرمان بود که عافیت می طلبیدند. تمامی این لجاجت ها در جهتی سامان می گرفت که امام بر حق مردم در خانه تنها بماند و درنده ای سیری ناپذیر بر آنان حکومت کند. هم چنان که اعمال فشار، تهدید و شکنجه از همان روزهای آغازین حکومت معاویه بر مردم کوفه و بصره که علیه او قد علم کرده بودند آغاز شد. نامشان از دفتر بیت المال حذف گردید. شهادت شان پذیرفته نشد، دارایی شان به تاراج رفت و خانه هایشان ویران شد. همه این ها کفاره لحظه ای غفلت و آسایش خواهی بود.

امام هیچ سیاستی را در آن شرایط آشفته برتر از صلح نمی یافت. تنها به آنان فرصت داد تا نتیجه نادانی و رفاه طلبی شان را ببینند. امام در این باره به شیعیانش فرمود:

«شما شیعیان من هستید. اگر من در پی ریاست و دنیا پرستی بودم، معاویه هرگز این گونه بر من پیشی نمی گرفت، ولی من چیزی می بینم که شما نمی بینید. آن چه روا داشتم، تنها برای جلوگیری از خون ریزی و حفظ جان شما بود. پس حال که این گونه شد، به امر خدای خود راضی و در برابر دستور او تسلیم باشید. حال به خانه هایتان بروید و آسایش یابید.»

دستاوردهای صلح

همان گونه که انتظار می رفت، معاویه با رسیدن به قدرت، تمامی پیمان های خود را شکست. پس از صلح، سران دو طرف به کوفه آمدند و معاویه برای مردم سخنرانی کرد. او بالای منبر رفته و گفت:

«به خدا ای مردم! من برای بر پا داشتن نماز با شما نجنگیدم. جنگ من نه به دلیل روزه بود، نه حج و نه پرداخت زکات. تنها انگیزه من از نبرد با شما حکومت بر شما بود؛ چه ناراحت شوید و چه خشنود. بدانید که من هر پیمانی را که با حسن بن علی (علیه السلام) بسته ام، زیر پا گذاشته و به آن پایبند نخواهم بود.»

بر خلاف مفاد صلح نامه، نخست بر اعمال فشار، تهدید و شکنجه مردم کوفه و بصره و به ویژه علویان و پیروان امام افزود. وی همواره برای ضربه زدن به امام و گوشه گیر ساختن ایشان تلاش می کرد و در این گیرودار، با نمایاندن چهره ای خیرخواه، برای خود نیز آبرویی دست و پا می کرد. از این رو، به فکر افتاد تا به امام مأموریتی واگذار کند تا هم بر حضرت منّتی بنهد و هم تأییدی بر کار خود بگیرد. از این رو، به امام دستور داد فرماندهی جنگ با یکی از دشمنان سر سخت حکومت به نام «حوثره اسدی» را که از خوارج بود، به عهده گیرد، ولی امام با آگاهی از افکار شیطانی معاویه به او فرمود:

«به خدا، این که من از جنگ با تو دست کشیدم، تنها به سبب حفظ جان مسلمانان بود که اکنون نیز فکر نمی کنم برای دفاع از تو با مردم بجنگم، به خدا سوگند، تو از آن ها سزاوارتر به جنگ هستی که به جنگ تو بیایم.»

در پی همین اغراض شیطانی، او در حضور مردم به امام می گفت: ای حسن! من از تو بهترم. امام دلیل ادعایش را پرسید، پاسخ داد: چون مردم گرد من جمع شده اند و از من فرمان بردارند، ولی تو تنهایی. امام در پاسخش فرمود: «هرگز! چه پندار خامی داری، ای پسر هند جگرخوار! این ها که گرد تو جمعند، دو دسته اند: یا به واقع فرمان بری دارند و یا ناگریز به آن هستند. اگر فرمان بردارند، پس نافرمان خدا هستند و اگر هم ناگزیرند که تکلیفی ندارند و به گفته خدا عذرشان پذیرفته است. من هرگز نگویم از تو بهترم؛ زیرا در تو خیری وجود ندارد، ولی خدا مرا از همه زشتی ها دور کرده است؛ همان گونه که تو را از خوبی ها برکنار کرده است».

امام، روزهای سختی را در کوفه می گذراند. بهترین یاران او که گذشته درخشانی در زمان علی (علیه السلام) داشتند، تحت تعقیب قرار گرفته و به شهادت رسیدند. طلایه دارانی چون «حجر بن عدی»، «رشید هجری» و «میثم تمار» از آنان بودند. امام حسن (علیه السلام) در آن زمان، تنها به نشر معارف اسلامی می پرداخت.

شهادت سرداران اسلام به دست معاویه، شکنجه و تهدید آنان و حذف نام شیعیان از دفتر بیت المال و دیگر فشارها که پس از پیمان صلح صورت گرفت، پیامدهایی چند را در جامعه اسلامی بر جای گذاشت:

1. بیداری عافیت طلبان

مردم با شیوه حکومتی معاویه آشنا نبودند و سازشکارانه با او کنار می آمدند، ولی این فشارها همه وجدان های خواب آلوده را بیدار ساخت و این همان خیری بود که امام حسن (علیه السلام) پیش بینی کرده بود.

2. رهیافتی به شناخت واقعی جایگاه امامت

امام پس از دیدن بی وفایی یاران و فشار دستگاه بنی امیه بر او، کوفه را به مقصد مدینه ترک کرد و به انتظار روزی نشست که مردم فرجام کارشان را ببینند و به خود آیند؛ همان هایی که با کنار آمدن با دشمن دینشان، دو امام بزرگ خویش را خانه نشین کرده بودند. مردم عراق به این حقیقت رسیدند، ولی افسوس که دیر شده و امام حسن (علیه السلام) از دنیا رفته بود، ولی نتیجه آن در زمان امامت امام حسین (علیه السلام) به خوبی ظاهر گشت. دعوت مردم کوفه از امام حسین و قیام های پس از آن، بیداری مردم را نشان می دهد. این مسئله به آن دلیل بود که زمان واکنش آن ها به پیشامدهای روزگار بسیار دیر رخ می داد.

آنان حساسیت اوضاع را به خوبی در نمی یافتند و به امید روزی نشسته بودند که وضع بدون انجام واکنشی جدّی بهبود یابد. در واقع، آنان خوش بینانه با مسائل برخورد می کردند. هدف امام مجتبی (علیه السلام) کلی تر از آن بود که به آن حقایق و شناخت ها در زمان خود او برسند. امام به سوی مدینه حرکت کرد و نگاهی به کوفه انداخت و به کسانی که برای بدرقه اش آمده بودند، فرمود:

«من شهر، خانه و دوستانم را از روی دشمنی ترک نمی کنم؛ چون آن ها از پیمان من و تعهدهایم دفاع می کردند».

پی نوشت ها:

1. نهج البلاغه، خطبه 97.

2. محمد باقر المجلسی، بحار الانوار، ج 44، ص 21.

3. همان.

4. همان، ج 43، ص 302.

5. تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 208.

6. بحار الانوار، ج 44، ص 25.

7. احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، ص 148.

8. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 43.

9. بحار الانوار، ج 44، ص 28.

10. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 45.

11. بحار الانوار، ج 44، ص 106.

12. همان، ص 104.

13. حسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله)، ص 231.